

سال‌ها غم دوری‌ام را تحمل کرده و مو سفید کرده بود، تازه فهمیدم خانواده‌ما هم اذیت شدند. مادرم می‌گفت: «وقتی رفتی و خبر شهادت را آوردند، بدون اینکه پیکرت را آورده باشند، باورم نشد. برایت مراسم ختم گرفتند. اما من باور نکردم که تو را از دست داده‌ام، تا اینکه یک سال بعدش نامه‌ات رسید. آن وقت گفتم دیدید دل من راست می‌گفت.»

او هنوز هم معتقد است تا آخرین لحظه و نفس باید برای این کشور جنگید و به این مردم باوفا خدمت کرد و پس از اسارت هم در سنگرهای مختلف فعالیت می‌کند؛ عسکر کریمیان کماکان خودش را سرباز نظام اسلامی ایران می‌داند و می‌گوید:

«یکی از افتخارات ما این است که آزادگان در صف اول دفاع از کشور هستند؛ هم در جنبه فرهنگی، هم در جنبه اقتصادی و هم در جنبه‌های نظامی و دفاعی. در گفت‌وگوهایی که بعد از اسارت با دوستانم داشتم؛ جملگی آنها به این موضوع اشاره داشتند که هر وقت از کار و زندگی خسته می‌شوند، به یاد شور و شوق مردم و استقبال بی‌نظیر مردم از بچه‌های آزاد خودشان می‌افتند، سرخشان و محبت مردم می‌شوند و بر ادامه مسیر خود اعتقاد بیشتر کسب می‌کنند.

آنها همیشه تأکید دارند که ما هرچقدر برای این ملت عزیز کار کنیم و زحمت بکشیم و تلاش کنیم، باز هم کم است. بنده هم به عنوان یک آزاده و سرباز این کشور شخصاً قردران ملت عزیز ایران هستم و افتخار می‌کنم که سرباز ایرانم و افتخار می‌کنم که ایرانی هستم. در ادامه هم سالور بازگشت آزادگان را به آغوش وطن تبریک می‌گویم و یاد و خاطره شهیدای غریب دوران اسارت را گرامی می‌دارم و امیدوارم هر چه سریع‌تر خلبانان اسیر ما هم به‌زودی به آغوش وطن بازگردند و چشم‌همان روشن شود.»

سردار غلام‌عسگر کریمیان بعد از بازنگشتی نیز دست از فعالیت‌های فرهنگی برنداشته و به عنوان سرباز تبیین در حال روایت هم‌زمان و دوستان خود است و هر جا که حس می‌کند می‌تواند در روایت فرهنگ ایثار و مقاومت قدمی بردارد، بدون هیچ تمنایی گام‌هایش را محکم برمی‌دارد. وی در خصوص فعالیت‌های فرهنگی خود عنوان می‌کند:

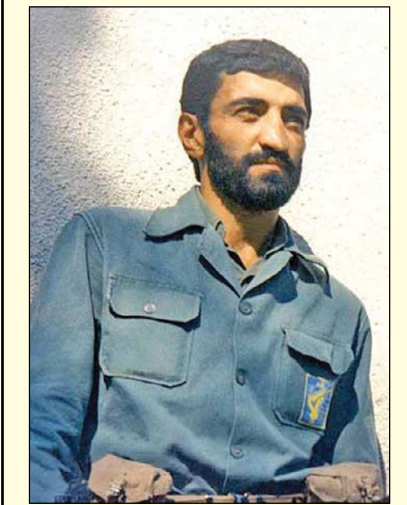


«پس از بازنگشتی، براساس احساس تکلیف و رسالتی که بر گردن‌مان هست، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی را شروع کردم و با بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس همکاری دارم. این همکاری‌ها مخصوصاً در تهیه و تدوین دانشنامه دفاع مقدس به عنوان راوی و به طور اخص برای دانشجویان عزیزی هست که در مناطق راهیان نور حضور پیدا می‌کنند. همین‌طور برنامه ویژه‌ای را در صدا و سیمای مرکز اردبیل، شبکه سبلان، تولید می‌کنیم با عنوان «حماسه مکتبی». همکاری بنده در این برنامه به صورت افتخاری فرهنگ دفاع مقدس است که امام شهیدمان فرمودند باید این کار بشود و صد برابر این باید فعالیت بشود. در عرصه جهاد تبیین، چه در داخل استان و چه در خارج از استان، از شهرهای مختلف دعوت می‌کنند و در راستای جهاد تبیین که امام شهیدان فرمودند «واجب عینی است»، شرکت و انجام وظیفه می‌کنم.»

از طرفی هم مسئولیت مدیریت کلون‌های خدمت رضوی استان اردبیل را به عهده دارم و به عنوان نوکر و خادم امام رضاع) مشغول کار و فعالیت هستم؛ الحمدلله رب العالمین.»

جاویدالآثر متوسلیان:

تکبیر، مجهزترین افراد و سلاح‌های مدرن را به زانو درمی‌آورد



مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، صوتی شنیدنی از سخنرانی جاویدالآثر احمد متوسلیان را برای نخستین بار منتشر کرده است. در این صوت، جاویدالآثر احمد متوسلیان بیان اینکه ما همواره به یاد امام زمان زنده بودیم و با این یاد نفس کشیدیم، می‌گوید: «وقتی تکبیر می‌گوییم، شاید به ارزش معنوی آن بی نبرده باشیم که چه معجزه‌هایی می‌کند؛ این تکبیرها مدرن‌ترین سلاح‌ها و مجهزترین افراد را به زانو درمی‌آورد. کسانی که از تخصص دم می‌زنند، باید بیابند و ببینند ما فقط با الله‌اکبر پیش می‌رویم.» وی تأکید می‌کند: «گر چنین‌هایمان را باز کنیم و غبارها را از دل کنار بزنیم، چنین نورهایی را خواهیم دید و چنین بوهایی را حس خواهیم کرد.»

و خبر شهادت من به خانواده‌ام داده شد. بعد از آن مجلس ختمی برای من می‌گیرند و فوت‌نامه هم صادر می‌کنند که الان آن فوت‌نامه در دست خودم هست. حدوداً بعد از یک سال صلیب سرخ جهانی مرا در اردوگاه موصل دید و ثبت‌نام کرد و به این ترتیب بعد از یک سال به خانواده اطلاع دادند که فلانی زنده است.»

آقای کریمیان با نگرش واقع‌بینانه به تحولات تاریخی در دوران اسارت، خلق و پدیدار شدن خاطرات را امری اجتناب‌ناپذیر و در راستای تقویت روح انسانی برمی‌شمارد و از خاطرات تلخ و شیرین آن دوران چنین سخن می‌گوید:

«خوش‌ترین روزهای اسارت برای بچه‌های آزاده روزی نبود که خبر آزاد شدن را دادند. بلکه روزهایی بود که رزمندگان ما در جبهه‌های مختلف پیشروی می‌کردند و به پیروزی می‌رسیدند. آن روز برای ما روز افتخار بود. راستش دل‌مان زخم می‌شد که رزمندگان‌مان توانستند جواب دشمنان را در میدان نبرد بدهند. این‌گونه حال همه‌مان بهتر می‌شد و کیف‌مان کوک. گرچه وقتی بعضی‌ها در میان نبرد شکست می‌خوردند، دق و دلی‌هاشان را سر اسرا خالی می‌کردند؛ ولی ما خیلی خوشحال می‌شدیم که توانستیم اینها را یک مرحله عقب‌تر برانیم.

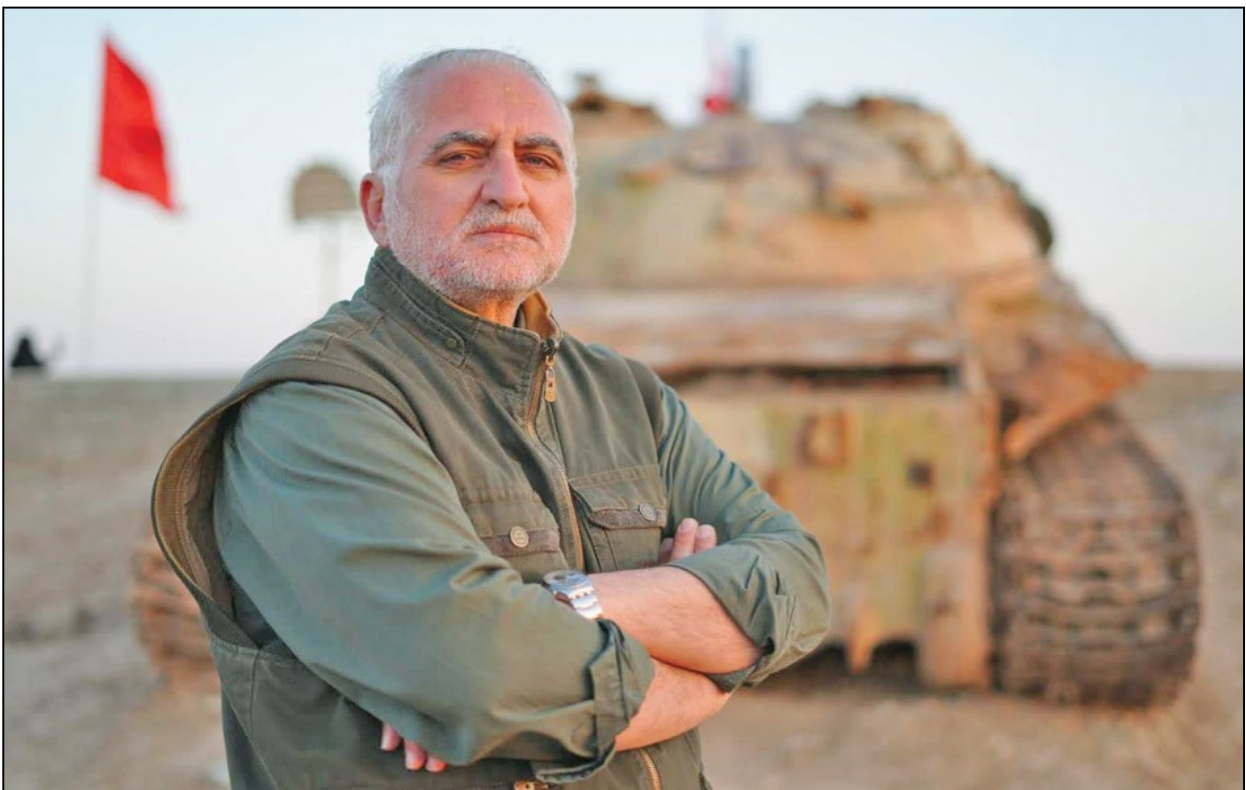
اما تلخ‌ترین خاطره ما مربوط به چهارده خرداد ۱۳۶۸ بود. مدتی از طریق اخباری که هرازگاهی می‌شنیدیم، فهمیده بودیم که امام بیمار است. دعا می‌کردیم که حالش بهتر شود، اما وقتی خبر فوت امام را شنیدیم، دیگر حال‌مان دست خودمان نبود. ما اصلاً فکر نمی‌کردیم که زنده باشیم و داغ رفتن امام را ببینیم. فکر می‌کردیم قبل از امام شهید خواهیم شد. اما نشد... دنیا همین‌طور است. آن روز حال هیچ‌کس در اردوگاه خوب نبود. ما با فتوای امام توی جبهه حضور پیدا کرده بودیم، او مرادمان بود. حالا باید به روزهای نبودش عادت می‌کردیم و این برای ما خیلی سنگین و سخت بود!»

روز آزادی اسرا و بازگشت آزادگان از

شیرین‌ترین خاطرات جمعی مردم ایران در تاریخ است که قطعاً برای خود آزادگان و خانواده‌های آنان شیرینی و حلاوت غیرقابل‌توصیف و هزاران چندی را می‌تواند خلق کرده باشد.

«بیشتر چهارم مرداد سال ۱۳۶۹ از بلندگوی

رادیو محل اسارت‌مان شنیدیم که صدام به



مصاحبه با سردار غلام‌عسگر کریمیان

از خبر شهادت و جانبازی تا اسارت و آزادی

موصل بود، گذاشته بودم «ایران کوچک» چون که از همه اقوام و زبان‌ها در این اردوگاه اسیر داشتیم. حتی توی کمپ خودمان اسرای پزشک متخصص و دکتر عمومی هم بودند. این عزیزان وقتی کسی بیمار می‌شد و نیازمند درمان بود، با همه امکانات محدودی که در اختیار داشتند، بچه‌ها را درمان می‌کردند. چرا که بیماری گوارشی و پوستی به خاطر شرایط اردوگاه‌ها بچه‌ها را درگیر می‌کرد. علاوه بر اینها اسرا از همه طیف‌ها حضور داشتند. از کشاورزی کم‌سواد یا بی‌سواد که براساس احساس مسئولیت برای دفاع از وطنش به جبهه آمده بود تا معلم و بازاری و نظامی و دانشجو و حتی دانش آموز. بیشترشان جوان یا نوجوان بودند و در سن آموزش قرار داشتند. برای همین

است که در اسارت چنین زندگی شده است: «زندگی در اسارت سختی‌های خاص خودش را دارد. فکر کنید از عصر ساعت شش تا صبح فردایش حق رفتن به دستشویی را ندارند و در این شرایط بیمار بشوید. فکر کنید لب و دهن و فک شما آسیب دیده باشد و بدون بی‌هوشی شروع به بخیه‌زدن بکنند. فکر کنید هر روز با توہین‌ها و تحقیرهای دشمن یعنی بیدار شوید. فکر کنید غذای مناسب برای خوردن پیدا نکنید. فکر کنید از خانواده‌تان بی‌اطلاع باشید و آنها هم از وجود شما بی‌خبر...»

اینها را گفتم که وقتی از صبر و استقامت و ایمان رزمنده‌ها در اسارت صحبت می‌کنم، فکر نکنید که فضای گل و بلبلی وجود داشته است.

دم دستمان بود، می‌جنگیدیم. تا اینکه گلوله‌ای خورد به صورتم من از ناحیه صورت و فک به‌شدت زخمی شدم. خونریزی شدیدی داشتم. راه ارتباطی‌م به خارج از طلائیه نداشتیم. دشمن داشت پیشروی می‌کرد و جلو می‌آمد و به هر کس که می‌رسید، مخصوصاً زخمی‌ها، دچار خلاص می‌زد؛ تا اینکه رسید سر ما. مسا را از کتان بیرون کشیدند. به رزمندهای که کنارم بود، تیرخالص زدند. چشم‌م را بستم و من هم شهادتین را خواندم. دیگر به چیزی فکر نمی‌کردم. اما افسر بعضی یک‌هو دست نگه داشت. کاور قطب‌نما که معمولاً دست بچه‌های شناسایی دوپاره خبر شهادت من پیچید. این دومین بار در اطلاعات بود، به فانسقام وصل بود. این تصور را در ذهن آنها تداعی کرد که می‌توانند از من اطلاعاتی



بگیرند. برای همین به من تیرخالص نزدند.

پیش از این لحظه‌ها نفس‌گیر، چون شرایط را می‌دیدم و به‌خاطر اینکه اطلاعات من لو نرود، کارت شناسایی‌ام را زیر خاک همان‌جا پنهان کردم که بچه‌های تخص لشکر عاشورا این کارت ۱۳ سال بعد در منطقه طلائیه کشف کردند و دوباره خبر شهادت من پیچید. این دومین بار بود که خبر شهادت من نقل محافل شد که بار اول آن در همان زمان عملیات و مجروحیت بود و اشاره خواهم کرد.

عصر روز پنجم اسفندماه ۱۳۴۲ فصلی جدید در زندگی من گشوده شد. فصلی به نام اسارت که هفت سال به طول انجامید. اسارت برای ما که همه چیزمان را پشت سر گذاشته و آگاهانه راهی میدان نبرد شده بودیم، شاید سخت و طاقت‌فرسا بود و تن و جسم‌مان را می‌آزرد؛ اما ما بلد بودیم که روح‌مان را جز در مقابل خدا به کسی دیگر تسلیم نکنیم.

ما در اردوگاه‌های دشمن هم با وجود همه کم‌وکاستی‌ها و آزار و اذیت‌ها می‌توانستیم مراقب هم باشیم. به داد هم برسیم. در حق هم برادری کنیم و سختی دوران اسارت را با همدلی و همراهی طی کنیم و به زندگی برسیم. اسارت برای ما فصل جدیدی گشوده بود. فصلی به نام زندگی. ما در اسارت جبهه جدیدی در مقابل دشمن گشوده بودیم؛ جوری که افسر استخبارات با صراحت می‌گفت: «یا شما اسیرید؟ نه! والله ما اسیر دست شما هستیم» و به اسرا خطاب کرد و گفت: «دیگه شما فقط به پرچم جمهوری اسلامی کم دارید که وسط اردوگاه بزنید. شما یک جمهوری اسلامی جدید در محل اسارت‌تان راه‌اندازی کرده‌اید!»

صحبت‌های مقدماتی سردار کریمیان گویای آن بود که زمان و مکان در روحیه آدم‌ها می‌تواند تأثیریان ایجاد کند و زمینه‌ساز محدودیت‌هایی شود؛ اما آنچه که انسان را نجات می‌دهد این است که از کدام پنجره به این موضوع نگاه کند. تسلیم محض بودن در مقابل دشمن، یعنی من یک شکست‌خورده تمام‌عیارم. اما وقتی این چنین مردانه مفهوم و معنای زندگی در اردوگاه‌های اسرای رژیم بعث جا می‌افتد، هر دشمنی می‌تواند احساس شکست و تحقیر را ببذیرد و این روح مقاوم ایرانی و اسلامی است که می‌تواند دشمن را به ستوه بیاورد. اینها شعار نیست، بلکه لحظاتی

امروز که در بوجوه نبرد و کارزار تمام‌عیار و همه‌جانبه با جبهه سلطه جهانی و صهیونیسم جهانی قرار داریم، تکلیف‌مان با توجه به موازین دینی و اعتقادات ملی و میهنی و مذهبی کاملاً مشخص است و تا به تحقق نصرت الهی به پیش خواهیم رفت.

مسلم است در این نبردی که آمریکا و ایادی آن بر ایران عزیز ما تحمیل کردند، ما علاوه بر تکیه بر توکل الهی و توسل به ائمه معصومین(ع)، از تجربیات متعدد دوران دفاع مقدس هشت‌ساله نیز بهره‌مند هستیم که در آن، مؤلفه‌هایی مثل (رهنمودها و راهبردهای اسام(ره)، همراهی و همدلی و پشتیبانی مردم، غیرت و حمیت جوانان و رزمندگان و...) همواره گرم‌گشای پیچیدگی‌های جنگ بودند و مشکلات و محدودیت‌ها و نواقص هر کدام تبدیل به کوله‌باری از تجربه برای دوران بعد از جنگ شدند.

امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۲ در هنگام آغاز نهضت خود، وقتی با پرسشی در خصوص سربازان خود مواجه شد، فرمود: «سربازان من اکنون در گپواره هستند» و تاریخ این جمله ایشان را با عینیت و با صداقت مشاهده کرد که رزمندگان جوان و سربازان خمینی کبیر(ره) در دفاع مقدس هشت‌ساله و پس از آن و حتی در این پیچیده‌ترین و مدرن‌ترین و فن‌آورمحوری‌ترین جنگ تاریخ بشر که الان در آن قرار داریم چه کردند.

جنگ علاوه بر شیرینی پیروزی، گاهی تلخی نقطه‌ای و لحظه‌ای را نیز به همراه خود دارد؛ ولی برنده و پیروز، اگرچه شاید در روز گاری با تجهیزات و با تعداد نیروی انسانی تعریف می‌شد، اما جنگ هشت‌ساله و جنگ و نبرد بزرگ و سرنوشت‌ساز؛ اکنون، اثبات کرد که قدرت و مؤلفه ایمان می‌تواند بر عده و عدهٔ فائق بیاید و نتیجه را به نفع جبهه حق تغییر دهد.

ما امروز هم مثل پایلان دوران دفاع مقدس هشت‌ساله سرافراز و سر بلند و پیروز صحنه نبرد هستیم و تمام رسانه‌ها و مردم و کارشناسان جبهانی، به‌رغم تسلط رسانه‌ای و روانی جبهه سلطه، به این پیروزی مردم ایران اذعان دارند. شجاعت رزمندگان ما مثل خلبانانی که در روز اول جنگ چهل‌روزه به پایگاه‌های آمریکا در منطقه هجوم بردند، امری بسیار غریب برای مردم و سیاستمداران جهان است، اما آشنا و نفاخر آمیز



برای مردم و تاریخ این مرزوبوم است که در جهان همانندی برای آنها وجود ندارد.

این روزها تلافی خبر اسارت خلبانان ایرانی در قطر که همراه با حاشیه‌های سیاسی و نظامی است، با سالور بازگشت آزادگان دفاع مقدس هشت‌ساله، دوباره وجوه شخصیتی و زندگی‌نامه این رزمندگان و آزادگان را بر سر زبان‌ها انداخته و به‌حق و شایسته است تا جهت آشنایی نسل جوان و یادآوری رشادت‌ها و صبر و تحمل و ایمان این غیور مردان، به سرراغ بعضی از این قهرمانان برویم و از زبان خودشان جویای احوالات امروز و دیروزشان باشیم.

بعضی از این آزادگان قهرمان عنوان «شهیدان زنده» را نیز با خود حمل می‌کنند و حتی در زمان اسارت آنها علاوه بر بر گزاری مجلس ختم و اعلامیه شهادت نیز برپاشان منتشر شد. ایشان کماکان دارای همان روحیه قهرمانانه و صبور و تأثیر گذار بر پیرامون خود در وسعت و شعاع اعتقادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و تبیینی هستند و همچنان خود را سرباز روح‌الله و امام شهید امت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و رهبر معظم انقلاب آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ی می‌دانند و بی‌هیچ ادعا و شمعاری، به‌رغم جراحت‌هایی که

سروده افشین علا برای شهادت کوچک‌ترین نوه رهبر شهید انقلاب اسلامی

شوق بهار داشت



آهوی من که دیده چون نرگس، خمار داشت

از این چمن چه دید که میل فرار داشت؟

در قاب‌ها به مردمک چشم ابی‌اش

چون خوب بنگری، گله از روزگار داشت

طرز نگاه او که قرار از جهان رسود

باشد گسواه او که دلی می‌قرار داشت

یک سال و نیمه بود ولی مثل عاشقان

جانی به روز واقعه، چشم‌انتظار داشت

از خاتم‌ها که بی نفسش شد خزان سرد

دامن‌کشان گذشت که شوق بهار داشت

چون اصغر حسین، اگر شیرخواره بود

زیوتر از غزال شهیدم به دفترش

صورنگر زمانه، به نقش و نگار داشت؟

گیرم که تشنه بود حرامی به خون سرو

دیگر بگو به ساقه ریحان چه کار داشت؟

نارزم به غنچه‌ای که چو پرمرد، نوحه‌خوان

در باغ و کوه و دشت، هزاران هزار داشت

مثل پدرسزگ که در مشهد آرمید

با جد خویش، ضامن آهو قرار داشت